

مطالعه تطبیقی نظریه ولایت فقیه و اندیشه سیاسی فارابی

* عزیز جوان پور هروی

** حسن اکبری بیرق

چکیده

یکی از بحث‌انگیزترین نظریه‌هایی که در طول تاریخ از سوی اندیشمندان اسلامی عرضه شده، نظریه ولایت فقیه است. این تئوری، در آثار عالمان شیعه طرح شده است ولی میان فیلسوفان و متکلمان مسلمان نیز، نظریه‌هایی نضج یافته که به احتمال زیاد ریشه در اندیشه‌های شیعی داشته است.

این مقاله درصدد است با بررسی تطبیقی میان آرای فقهای شیعه درباره مقوله حکومت و اداره جامعه مسلمین در دوره غیبت و فلسفه سیاسی فارابی، نشان دهد که نظریه آن حکیم با تئوری ولایت فقیه تفاوت چندانی ندارد و این نظریه، نه فقط مبانی قابل قبول نقلی دارد، بلکه از پایه‌هایی عقلانی و فلسفی نیز برخوردار است.

واژگان کلیدی

تشیع، نظریه ولایت فقیه، فلسفه سیاسی مسلمین، ابونصر فارابی، امام خمینی+.

Email: a.javanpour@yahoo.com

Email: h.akbaribeiragh@gmail.com

پذیرش نهایی: ۸۹/۶/۱۵

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

** استادیار دانشگاه سمنان

تاریخ دریافت: ۸۹/۵/۱۰

مقدمه

نظریه ولایت فقیه در اندیشه شیعی، از مسایل بحث‌انگیز، دامنه‌دار و دیرپا در تاریخ اسلام به‌شمار می‌آید که منشأ چالش‌های نظری و عملی بسیار بوده است. پیشینه این مبحث تا دوره غیبت صغری نیز قابل ردیابی است و چه بسا در زمان حیات ائمه معصومین^ع نیز، به نوعی مطرح بوده است. (نک: منتظری، مبانی فقهی، ج ۱: ۱۰ - ۶۰؛ لمبتون، دولت و حکومت: ۵۹۱ - ۶۳۴؛ مدرسی، مکتب در فرایند تکامل: ۲۷ - ۵۵)

علمای شیعی در طول هزاروندی سال گذشته، هر کدام از منظری به این مسئله نگریسته، ادبیات بحث را غنی‌تر، فربه‌تر و روشمندتر کرده‌اند؛ به‌ویژه این که تجربه‌های سیاسی قرن اخیر، فرصت معتتمی برای فقهای شیعه بود تا این نظریه را در بوته امتحان محک بزنند و نظر را در عمل بیازمایند.

اما در تمامی پژوهش‌هایی که حول محور نظریه ولایت فقیه انجام شده، یک نکته همواره مغفول‌عنه مانده است و آن این که گرچه این نظریه در دامان فقه شیعه متولد و بارور شده است، اما جنبه عقلی، کلامی و فلسفی آن محکم‌تر و پخته‌تر می‌باشد. به دیگر سخن، نباید این نظریه را به یکی از فروعاً صرفاً فقهی اندیشه شیعی تحویل کرد و فروکاست که فی المثل، در ذیل مباحثی از جمله «البیع» و ... بدان پرداخته شود، بلکه باید آن را در متن و در درون تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام مطالعه کرد؛ چراکه مسأله ولایت و حکومت، ذاتاً امری سیاسی و اجتماعی است و باید مبانی آن را در آثار متکلمان و فیلسوفان شیعه مشرب جست. شاید اقتضات سیاسی و اجتماعی هزار و چهارصدسال گذشته، باعث شده است که مسئله حکومت دینی، در دو شاخه از علوم اسلامی، یعنی فقه و فلسفه و کلام مورد مطالعه قرار گیرد؛ بدان معنا که به مسئله‌ای واحد در بین مسلمین، توسط دو طبقه از علما، یعنی فیلسوفان و متکلمان از سوی و فقیهان و شریعت‌مداران از سوی دیگر، پرداخته شود.

جستار حاضر بر آن است تا فارغ از مباحث فقهی صرف، از طریق مطالعه تطبیقی این نظریه با تئوری سیاسی ابونصر فارابی، بن‌مایه نظریه شیعی ولایت فقیه را در ادبیات فلسفه

اسلامی جستجو کند. به تعبیر دیگر، این تئوری را در بافت اندیشه و فلسفه سیاسی تحلیل کرده، صبغه فلسفی آن را تبیین کند. رهیافتی اینچنین به مسئله، فرصتی فراهم را می‌کند تا ولایت فقیه را نه به‌عنوان نظریه‌ای صرفاً فقهی، بلکه به‌عنوان یکی از تئوری‌های ممکن در حوزه فلسفه سیاسی مسلمین به‌شمار آورد و بر غنای علمی و عقلانی آن افزود.

برای نیل بدین مقصود، نخست گزارشی اجمالی از سیر تاریخی نظریه «ولایت فقیه» و مبنا و معنای آن به‌دست داده، برخی رویکردهای اصلی آن را معرفی کرده‌ایم؛ آن‌گاه اندیشه سیاسی معلم اول، ابونصر فارابی را که گرایش‌های شیعی او روشن و واضح است، بررسی کرده‌ایم. فارابی، از این رو در این جستار مورد توجه قرار گرفته است که اجتهادات فلسفی او در باب قدرت و حکومت در جامعه اسلامی و ضرورت عقلی حکمرانی پیامبر یا جانشین او - به تفصیلی که خواهد آمد - تعبیر دیگری از نظریه فقهی ولایت در اندیشه شیعی است. به‌نظر می‌رسد اگر گفتمان خاص فلسفی فارابی و مصطلحات عقلی او را از مجموعه آثار سیاسی وی بپیراییم، آنچه می‌ماند نوعی بیان عقلی از مسئله فقهی ولایت و حکومت است.

پیش از ورود به بحث لازم است به یک پرسش مقدر پاسخ گوئیم و آن این‌که چه نسبتی میان اندیشه فارابی که به دوره میانه تعلق دارد و نظریه ولایت فقیه که در دوره جدید مطرح شده است، وجود دارد؟ نخست، آن‌که تئوری ولایت فقیه گرچه در صورت کنونی آن، امری مستحدث و جدید است، اما همان‌گونه که اشاره رفت، خاستگاه آن، مناقشاتی است که در صدر اول تاریخ اسلام بر سر جانشینی پیامبر یا در گرفته بود و گذشت زمان و پیش‌آمدن مسایل جدید و پرسمان‌های مدرن، آن را به این صورت در آورده است. بنابراین، می‌توان گفت قدمت این مسئله نه تنها کمتر از اندیشه‌های فارابی نیست، بلکه بیش از آن است. دوم، نظریه‌ها همواره در طول تاریخ در داد و ستد با یکدیگر بوده و هستند و با توجه به دواعی و انگیزه‌های مشترکی که بین متفکران شیعه و فارابی بوده است، مطالعه تطبیقی این دو نگرش، امری معقول و مطلوب به‌نظر می‌رسد.

معنا و مبنای ولایت فقیه

واژه «ولایت»، لفظی عربی و مشتق از ماده «ولی» است. از نظر لغوی، معانی گوناگونی برای آن ذکر شده است. از جمله دوستی، پیروی، حکومت و امارت و نظایر آن، (المنجد، ذیل واژه) اما در اصطلاح، کاربردهای متنوعی دارد که گاه مفاهیم متضادی از آن اخذ می‌شود. آنچه در این جستار منظور نظر ماست، معنای مصطلح فقهی - شیعی آن می‌باشد. تعریف فقهی این لفظ، از جمله در کتب مربوط به نظریه ولایت فقیه، امارت و سلطنت بر جان، مال و امور شخص دیگر و اولویت تصمیمات ولی نسبت به مولی (ولایت شونده)، ذکر شده است. به دیگر سخن، «ولایت، عبارت از نوعی سلطه است که دایره‌اش نسبت به مواردش گستردگی و محدودیت دارد و یا امر وضعی است که لازمه‌اش چنین سلطه‌ای است. بدینسان، ولی انسان نابالغ کسی است که مطابق مصلحت او در امورش تصرف می‌کند. حاکم و ولی یک کشور نیز بر اساس مصلحت و به اقتضای سیاست آن کشور، تصرف و عمل می‌کند». (امام خمینی، رسائل، ج ۱: ۳۳۲)

برای درک صحیح این مسئله و تبیین همسانی‌های مبنایی، بین تقریر فقهی مسئله ولایت و رویکرد فلسفی فارابی به مقوله حکومت و رابطه آن با دین، لازم است گزارشی مجمل از سیر تطور این تفکر، از آغاز تاکنون به دست دهیم.

نگاهی به پیشینه بحث

دیدگاه‌ها و اندیشه‌های حکومتی متفکران مسلمان، تحت عناوینی چون «القضایا و الاحکام» (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶: ۲۱۷) و «العبادات و السياسات» (فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ج ۱: ۹) در آثار فقهی دانشمندان بزرگ شیعه از قدیم تا جدید آمده است. در بسیاری از مواقع، به دلایلی که ذکر آن موجب اطالۀ کلام است، این آرا و نظرات، به‌شکلی گذرا و مجمل طرح شده است. (نک: منتظری، مبانی فقهی، ج ۱: ۱۳-۳۳) در برخی مواقع نیز در قالب آیین‌نامه‌هایی برای مدیریت جامعه و مملکت‌داری، ارائه شده است. (برای نمونه نک: محقق سبزواری، روضه الانوار عباسی)

پشتوانه روایی ولایت فقیه، مقبوله «عمر بن حنظله» است. (کلینی، اصول کافی، ج ۱: ۶۷؛ شیخ طوسی، همان، ج ۲: ۶۸) در برخی موارد نیز به مشهوره ابی خدیجه (شیخ طوسی، همان: ۹۲) استناد می‌شود. (منتظری، همان: ۲۱۸) بر پایه این روایت، فقیه دارای صلاحیت را امامان شیعه به نیابت نصب کرده‌اند و این نیابت به گونه عام است. (محقق کرکی، رسائل، ج ۱: ۱۴۳) بر این اساس، فقهای شیعه بر اصل حجیت فتوای فقیه عادل و واجد شرایط افتا، بر افرادی که آن فقیه را به‌عنوان مرجع تقلید اختیار کرده‌اند، تنها در باب احکام شرعی، هم‌داستانند (محقق کرکی، همان؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۱۰: ۲۱) و حتی برخی، این اصل را بدیهی دانسته‌اند. (نجفی، جواهرالکلام، ج ۱۶: ۱۷۸؛ نراقی، حدود ولایت: ۵۲۹) اما گسترش این نیابت در کلیه امور، از جمله امور سیاسی، محل اختلاف بین آنان بوده است.

شیخ مرتضی انصاری (۱۲۷۹-۱۲۴۸ هـ ق)، از فقها و محدثان بزرگ شیعه، از نخستین عالمانی است که به بحث مستقل و مبسوط درباره مسأله ولایت فقیه می‌پردازد. او این بحث را در کتاب «مکاسب» خود طرح کرده و جایگاه فقیه جامع‌الشرایط را در سه منصب افتا، قضا و سیاست تبیین می‌کند. او ولایت فقیه را در افتا و قضاوت می‌پذیرد، ولی در تعمیم این ولایت به حوزه سیاسی و حکومتی، تشکیکی جدی می‌کند. وی بر این باور است که «استقلال فقیه در تصرف اموال و انفس، جز آنچه که از اخبار وارده در شأن علما تخیل می‌شود، به عموم ثابت نشده است» و «اقامه دلیل بر وجوب اطاعت فقیه همانند امام، جز موردی که با دلیل خاص خارج می‌شود، خار در خرمن کوبیدن است». (انصاری، مکاسب: ۱۵۴)

روشن است که ولایت محدود فقیه، دیر زمانی است که در فقه شیعه، مقبولیت یافته و بدان عمل نیز می‌شود؛ چراکه بر اساس این نظریه، از هنگام خلق مقام مرجعیت در سده چهارم هجری، مجتهدین، حق قضاوت، صدور فتوا و اخذ وجوهات شرعی را دارند. (نک: مدرسی، همان: ۷۴ به بعد) اما مطرح‌شدن وجه سیاسی آن، بیشتر به دوران مبارزات مشروطه‌خواهی در ایران مربوط می‌شود. به‌طور کلی، فقه سیاسی رهبران مشروطه، در دو بنیاد متفاوت توسعه یافته است: نخست، اندیشه‌گران مخالف ولایت سیاسی فقیهان

مانند شیخ مرتضی انصاری. دوم، اندیشه‌های مبتنی بر ولایت سیاسی فقیه که صاحب جواهر (۱۲۰۲ - ۱۲۶۶ ه. ق)، ملاحمد نراقی (۱۱۸۵ - ۱۲۴۵ ه. ق) و کاشف الغطا (متوفای ۱۲۲۷ ه. ق)، مهم‌ترین نمایندگان سنتی آن هستند. (نک: منتظری، مبانی فقهی، ج ۱: ۴۵ - ۵۵)

اما تجربه جنبش مشروطه‌طلبی و سپس انقلاب اسلامی ایران، چالش‌های جدیدی پیش‌روی فقیهان شیعی نهاد که در تنقیح هرچه بیشتر این نظریه مؤثر افتاد. کوشش‌های فکری مرحوم نایینی، مؤلف کتاب ارزشمند «تنبيه الامه و تنزیه الملة» و درس‌های خارج فقه امام خمینی + در دوران تبعید در نجف اشرف، ذیل مبحث «بیع» که بعدها در قالب کتاب «ولایت فقیه» منتشر شد، همچنین پژوهش مفصل «دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه» توسط آیت‌الله حسینعلی منتظری (م ۱۳۸۸ ش)، مسئله ولایت فقیه را وارد مرحله جدیدی کرد. این دو تجربه نوین که ذیل تاریخ تجدد در ایران قابل بررسی است، قهرآ فقه شیعه را، به‌ویژه در میان فقهای ایرانی متأثر ساخت. از جمله چالش‌های مهم مذکور، می‌توان به مسأله «مشروعیت» اشاره کرد. تفصیل مطلب، این‌که در بین مدافعان سنتی نظریه ولایت فقیه، در مورد مبنای مشروعیت حکومت ولی فقیه، اختلاف مهمی وجود دارد. برخی قائل به نظریه مشروعیت الهی هستند که به ولایت انتصابی فقیه معروف است و برخی دیگر مشروعیت او را ناشی از انتخاب مردم می‌دانند که به ولایت انتخابی فقیه معروف است.

الف) نظریه ولایت انتصابی فقیه

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی در کتاب «حکومت اسلامی و ولایت فقیه» و آیت‌الله عبدالله جوادی آملی در کتاب «پیرامون وحی و رهبری» که هر دو از نظریه‌پردازان دوران جدید هستند، بیش از همه به شرح این نظریه پرداخته‌اند. البته، اندیشمندانی چون آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی و آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی نیز در این باره با آن دو متفکر، هم‌رأی هستند. (نک: مکارم، انوار الفقاهة؛ صافی، ضروره وجود الحکومه) براساس این نظریه، مشروعیت حکومت در زمان غیبت به حکم الهی است و مشروعیت ولی فقیه، ناشی از نصب او توسط امام معصوم است. به این ترتیب، این نظام حکومتی است که مشروعیت خود را از

ولی فقیه می‌گیرد - نه برعکس - و تمام امور قوای سه‌گانه، تنها با رضایت ولی فقیه معتبر است. (مصباح یزدی، حکومت اسلامی: ۱۶۱ و ۱۶۲).

آیت‌الله جوادی آملی نیز در تحلیلی عقلی از «قاعده لطف»، به مثابه استدلالی برای انتصابی بودن ولایت فقیه بهره می‌گیرد. موافقان این نظریه، در پاره‌ای موارد، به آثار و افکار و اعمال امام خمینی + نیز استناد می‌کنند. امام در «کتاب البیع»، در استدلال عقلی خود بر ولایت فقیه، به صراحت اعلام می‌کند:

هرآنچه دلیل امامت است، عین همان ادله، دلیل بر لزوم حکومت بعد از غیبت ولی امر است. (امام خمینی، ولایت فقیه: ۲۳ و ۲۴)

مسلم است که در نگرش رایج شیعه، ادله امامت بر وجوب نصب امامان معصوم از جانب خداوند دلالت دارد و نظر و انتخاب مردم در این نظریه، هیچ مشروعیتی به حکومت فقیه نمی‌دهد و رأی به خبرگان در واقع رجوع به بی‌نیه است؛ یعنی مردم، کارشناسان مذهبی را انتخاب می‌کنند تا آنان فقیه اصلح و اعلم را کشف کنند و شهادت آنها موجب یقین دیگران می‌شود. (آذری قمی، پرسش و پاسخ‌ها، ج ۱: ۲۵)

آیت‌الله مصباح یزدی، سخنان امام خمینی + را در زمان انتصاب مهندس بازرگان که در آن از عبارت «منصوب می‌کنم» استفاده شده، همچنین احکام تنفیذ ریاست جمهوری بنی‌صدر، رجایی و آیت‌الله خامنه‌ای و به‌ویژه فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام را که در اختیارات رهبر در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود، شاهدهی بر فراتر بودن ولی فقیه از قانون و اعمال ولایت مطلقه فقیه می‌داند. او تشکیل مجمع تشخیص مصلحت را نشانه تمثیلی بودن اختیارات رهبر که در اصل یکصدودهم بیان شده، دانسته است؛ یعنی در شرایط عادی، ولی فقیه در همین چارچوب است، اما در شرایط فوق‌العاده، رهبر به اقتضای ولایت مطلقه الهی خود، می‌تواند تصمیمات مقتضی را اتخاذ کند. (مصباح یزدی، همان: ۴۲ - ۴۴)

مدافعان این نظریه، همچنین اصول پنجم و یکصد و هفتم قانون اساسی را نیز شاهدهی بر نظریه خود می‌دانند.

ب) نظریه ولایت انتخابی فقیه

بر پایه این نظریه که در ابتدا، به صورت مجمل، توسط نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی و سپس به صورت تفصیلی به وسیله آیت‌الله حسینعلی منتظری ارائه شد، در زمان غیبت امامان معصوم و در شرایطی که نماینده‌ای نیز از جانب او مشخص نشده است، بر مردم واجب است که فقیه جامع‌الشرایطی برای حکومت برگزینند. در تبیین و تعلیل این نظریه که با توجه به مشکلات نظری و عملی نظریه نصب و تجربه ولایت فقیه در جمهوری اسلامی شکل گرفته، آثار متعددی پدید آمده است.

صالحی با تقسیم نظریه‌های ولایت فقیه به «ولایت به مفهوم خبری» و «ولایت به مفهوم انشایی»، این دو نظریه را از هم متمایز می‌کند. او معتقدان نظریه نصب را، قائلان به ولایت فقیه به مفهوم خبری می‌داند؛ به این صورت که «فقه‌های عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند» و ولایت فقیه به مفهوم انشایی را به صورت «مردم باید فقیه‌ی دارای شرایط را به ولایت انتخاب کنند»، بیان می‌کند.

او در دفاع از مفهوم انشایی ولایت فقیه که نقش اصلی را به انتخاب مردم می‌دهد، معتقد است که نصب فقیه از سوی خدا، به این معنا که همه فقها - یا یک فقیه غیر معین - از طرف خداوند ولایت دارند، در مرحله ثبوت محال است و قابل تصور نیست. در مرحله اثبات نیز، ادله کافی برای آن وجود ندارد. پس دلایل عقلی و نقلی ناظر بر ولایت فقیه را باید ناظر به مفهوم انشایی ولایت فقیه دانست. (صالحی، ولایت فقیه حکومت صالحان: ۵۲؛ نیز نک: کدیور، نظریه‌های دولت: ۱۵۲؛ فیرحی، نظام سیاسی و دولت در اسلام: ۲۸۰ و ۲۸۱؛ لکزایی، بررسی تطبیقی نظریه‌های ولایت فقیه: ۷۱ به بعد)

آیت‌الله منتظری نیز استدلال‌هایی همسان با افزوده‌ها و نظم منطقی بیشتری ارائه کرده و ولایت انتخابی را منوط به فرض عدم اثبات مدعای نظریه نصب می‌کند. او در توضیح عدم امکان نصب عام در مقام ثبوت، فرضی را طرح می‌کند که در یک زمان، بیش از یک فقیه دارای شرایط ولایت، موجود باشد و پنج احتمال قابل تصور را در چنین حالتی مطرح کرده و ایرادات جدی به هر یک از آنان وارد می‌کند.

الف) همه فقهای واجد شرایط یک عصر، به صورت عام استغراقی از جانب ائمه^ع منصوب باشند. در این صورت هریک از آنان بالفعل ولایت داشته و مستقلاً حق اعمال ولایت دارند.
ب) همه فقها به نحو عموم ولایت دارند، اما اعمال ولایت جز برای یکی از آنان جایز نیست.
ج) فقط یکی از آنان به ولایت منصوب شده باشد.
د) همه، منصوب به ولایت باشند، لکن اعمال ولایت هر یک از آنان مقید به هماهنگی و اتفاق نظر با دیگران باشد.

ه) مجموع آنان منصوب به ولایت باشند که در واقع، همه آنان به منزله امام واحد هستند و واجب است در اعمال ولایت با یکدیگر توافق و هماهنگی کنند.
او در بطلان هر یک از این احتمالات به دلایل عقلی و روایی بسیاری رجوع می‌کند و در پایان، نصب فقیهان را محال می‌داند. همچنین بیست‌وشش دلیل عقلی و نقلی دیگر را نیز در تقویت دیدگاه انعقاد امامت به انتخاب امت مطرح می‌کند. (نک: منتظری، دراسات، ج ۲: ۶۶ به بعد)

مدافعان نظریه انتخاب نیز، برخی از سخنان و نوشته‌ها و استفتائات امام خمینی^ع، همچنین اصول ششم، پنجاه‌وششم، یکصد و هفتم و یکصد و چهل و دوم قانون اساسی و به‌ویژه اصل یکصد و یازدهم که به امکان عزل رهبر و اصل یکصد و چهل و دو که به بررسی اموال رهبری مربوط است را مورد استناد قرار می‌دهند.

نگاهی به فلسفه سیاسی فارابی

پس از گزارش اجمالی آرای فقیهان شیعه درباره ولایت و حکومت، لازم است نگاهی دقیق به نظریه سیاسی فارابی افکنده، مشترکات اندیشه او را با نظریه ولایت فقیه بسنجیم. ذکر این نکته بایسته است که به دلایلی که خواهد آمد، نظریه سیاسی فارابی که قهراً مبتنی بر دلایل عقلی و فلسفی است، تعبیر دیگری از نظریه فقهی ولایت فقیه است و تفاوت این دو، فقط در روش‌شناسی بحث و شیوه استدلال می‌باشد. به‌دیگرسخن، ستون‌های نقلی نظریه ولایت فقیه را فقها و پایه‌های عقلی آن نظریه را، فیلسوفی چون فارابی برافراشته است؛ گرچه در

آثار فقه‌های مدافع نظریه ولایت فقیه، ادله عقلی فراوانی در اثبات این تئوری آمده و گاه تا مرز بداهت عقلی کشیده شده است. (برای نمونه نک: امام خمینی، ولایت فقیه: ۵؛ منتظری، مبانی فقهی، ج ۱: ۱۱۱ - ۱۱۵)

نخست باید گفت که سیاست مدن که یکی از فروع حکمت عملی مسلمین است، از گذشته‌های دور مورد توجه فیلسوفان مسلمان بوده است، اما هیچ یک از آن حکما، همسنگ ابونصر فارابی، پیرامون امر سیاست و تدبیر، قلم‌فرسایی نکرده‌اند. (العائی، الانسان فی فلسفه: ۲۳۰) این توجه فوق‌العاده مؤسس فلسفه اسلامی به امر سیاست، به حدی است که برخی را بر این باور داشته که مهم‌ترین بخش فلسفه فارابی، سیاست و اصولاً هدف اصلی او از فلسفه‌پردازی، همین بوده است. (الفاخوری، تاریخ فلسفه: ۴۳۵)

بی‌شک، این مهم‌ترین فیلسوف سیاسی ایران (طباطبایی، درآمدی فلسفی: ۶)، دواعی و انگیزه‌هایی خاص از تمحّض در این مبحث داشته است که ما در این جستار، سعی در کشف و گزارش آن داریم. اما این نکته نیز نباید فراموش شود که عدم اعتنای فیلسوفان متأخر از فارابی به فلسفه سیاسی نیز، شاید مباحث سیاسی وی را برجسته‌تر می‌کند. آنچه مسلم است این که فارابی، در تاریخ فرهنگ اسلامی، بیش از دیگران به این موضوع پرداخته و در آن غور و بررسی کرده است و همین امر کافی است که توجه هر جستجوگری را به خود جلب کند؛ گرچه اندیشه‌وران پس از او، عنایتی درخور به آرای سیاسی وی نداشته‌اند.

برای پاسخ به پرسش‌های اساسی در باب اندیشه مدنی فارابی از جمله مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی و گزارش مستقیم آرای او، سه کتاب مهم آن حکیم، «السیاسة المدنیة»، «فصول منترعة فی الاجتماعات المدنیة» و «آراء اهل مدینة الفاضلة»، مورد نظر ما بوده است؛ گرچه به تفاریق از مکتوبات دیگر این متفکر استفاده خواهیم کرد.

همان‌گونه که بیان شد، توجه جدی فارابی به نظریه سیاسی و تدقیق و تعمق او در این باب، در ابتدای امر این نکته را متبادر به ذهن می‌کند که گویا تمامی فلسفه‌پردازی‌های او به‌گونه‌ای سامان یافته است که در نهایت منجر به تئوری سیاسی خاصی شود و به یک معنا، وی اولاً و بالذات اندیشه‌وری در حوزه سیاست است نه فیلسوفی محض. این نگره، ناشی از آن است که

برخلاف بسیاری از متفکران حوزه سیاست، بن‌مایه اندیشه‌های مدنی ابونصر، نشأت گرفته از تأملات هستی‌شناختی اوست. به تعبیر دیگر، نظریه سیاسی فارابی، مبتنی بر جهان‌بینی فلسفی آن حکیم مسلمان است. شاهد این مدعا آن که در اکثر قریب به اتفاق آثار فارابی که در آن، سخن از سیاست رفته است، ابتدا مباحث هستی‌شناختی و فلسفی محض مورد بررسی قرار گرفته، سپس در یک فرایند منطقی و تحت یک ضابطه هندسی، مبحث سیاست مدن طرح شده است. در این مقاله برای پرهیز از اطاله کلام، از گزارش جهان‌بینی فلسفی ابونصر درمی‌گذریم و بدون مقدمه به ارائه طرحی از فلسفه مدنی فارابی با توجه به سه منبع پیش‌گفته می‌پردازیم.

السیاسة المدنیة

مؤسس حکمت اسلامی در کتاب‌های «تحصیل السعادة» (ص ۶۱ و ۶۲) و «السیاسة المدنیة»^۱ مدنی‌الطبع بودن نوع آدمی را متذکر شده، شکوفایی استعدادها و رفع نیازهای بشر را در گرو زندگی جمعی و تشکیل جامعه انسانی می‌داند. وی اجتماعات بشری را به سه گروه عمده تقسیم می‌کند: اول، جوامع بزرگ مانند کشور یا مدینه؛ دوم، جوامع متوسط مثل شهر یا روستا و سوم، گروه‌های انسانی محدود و کوچک مانند خانه.^۲ (فارابی، السیاسة المدنیة: ۱۴۵)

وی اجتماع مدینه را کامل‌ترین و منزل و خانواده را ناقص‌ترین نوع اجتماع بشری می‌انگارد. از نظر فارابی، جمعیت‌های بزرگ یا همان امم و مدائن به برخی خصایص و ویژگی‌ها از یکدیگر متمایز می‌شوند:

هر امتی از امت دیگر به دو چیز متمایز طبیعی که عبارتند از اخلاق و رفتار طبیعی و یک چیز اعتباری که زبان باشد، از یکدیگر متمایز می‌شود.^۳ (همان: ۱۶۱)

۱. نک: سیاست مدنی، مقدمه و ترجمه از سید جعفر سجادی، سازمان چاپ و انتشارات انقلاب اسلامی: ۲۳۰ به بعد؛ نیز السیاسة المدنیة، ترجمه حسن ملک‌شاهی، سروش ۱۳۷۶: ۱۴۵ به بعد.

۲. ... الجماعات الانسانیة منها عظمی و منها وسطی و منها صغری. الجماعة العظمی هی جماعة امم کثیرة تجتمع و تتعاون و الوسطی هی الامة و الصغری هی التي تحوزها المدینة...

۳. ... والامة تتميز عن الامة بشیئین طبیعیین بالخلق الطبیعیة و الشیم الطبیعیة و بشیء ثالث وضعی و له مدخل ما فی الاشیاء الطبیعیة و هو اللسان...

منظور وی از خلق، ویژگی‌های فطری همچون رنگ و شکل و منظورش از شیء، خصایص طبیعی و عادت است. فارابی در ادامه، از «اختیار» که وصف ویژه آدمیان است سخن گفته، آن را محصول اراده و اراده را نیز نتیجه و مشوق انسان می‌داند که آن هم از خرد و عقل آدمی سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، با عاقل و مختاردانستن بشر و انحصار آن در این نوع از خلاق، زمینه را برای ورود در مباحث اخلاقی و مدنی آماده می‌کند.

فارابی در بخش دیگری از کتاب «السیاسة المدنیة»، سعادت را خیر مطلق معرفی کرده و معتقد است هرآنچه سبب نیل انسان به سعادت شود، خیر و هرآنچه مانع رسیدن او به سعادت شود، شر است. به تعبیر دیگر، ملاک و معیار خیر و شر و حسن و قبح، سعادت یا شقاوت آدمی است. از نظر وی، این اسباب یا موانع رسیدن به سعادت، گاه طبیعی است و گاه ارادی و پرواضح است که خیر و شر ارادی، صرفاً ناشی از انسان می‌باشد.^۱ (همان: ۱۸۲)

به باور وی، هدف از آفرینش انسان، رسیدن به سعادت است و برای نیل به سعادت، ابتدا باید معنی آن را بداند و آن‌گاه اعمالی را که برای رسیدن به سعادت لازم است، انجام دهد. بر این اساس و با توجه به گوناگونی فطرت‌ها، وجود راهبر و راهنما برای بشر ضروری به‌نظر می‌رسد. البته، این نیاز در بین آحاد مردم درجات و مراتبی دارد؛ عده‌ای نیاز کمتری به راهنمایی‌شدن دارند و برخی دیگر نیازشان بیشتر است. برخی از اشخاص صرفاً مورد راهنمایی قرار می‌گیرند و وظیفه هدایت کسی را به عهده ندارند، اما بعضی دیگر علاوه بر این که از سوی افرادی راهنمایی می‌شوند، اشخاص دیگر را نیز راهنمایی می‌کنند؛ کسانی که به ارشاد دیگران می‌پردازند، رییس نامیده می‌شوند.

از نظر ابونصر، رؤسا بر دو نوعند؛ رؤسای درجه اول و رؤسای درجه دوم. رییس اول آن است که نیازمند به رییس دیگری نیست، اما رییس دوم تحت ریاست انسانی دیگر بوده، خود نیز بر فرد یا افراد دیگر ریاست می‌کند. ویژگی رییس اول آن است که احاطه بالفعل بر علوم و معارف و نیروی ارشاد کامل دارد و می‌تواند موقعیت و وظایف هر کس را به درستی

۱. و اما الخیر الارادی و الشر الارادی و هما الجمیل و القبیح فانهما یحرثان عن الانسان خاصه... .

تشخیص داده، معین کند و هرکس را در انجام وظیفه خود راهنمایی کند. چنین شخصی به نزد قدما، «پادشاه» خوانده می‌شود و در باور فارابی، این همان انسانی است که باید گفت مورد وحی الهی واقع شده است؛ زیرا فقط شخصی که به او وحی می‌شود، استحقاق چنین مرتبه‌ای دارد. در این صورت، مردمانی که تحت ریاست و فرمانروایی این رییس و پادشاه زندگی می‌کنند، «امت فاضله» بوده و اگر در اجتماع واحدی گرد هم آیند، آن مدینه، «مدینه فاضله» خواهد بود.

فارابی معتقد است که اگر چنین شخصی با چنان شایستگی‌هایی یافت نشود، باید همان سنت‌ها و قوانین و شریعی که آن افراد وضع کرده و مقرر داشته‌اند، مورد عمل واقع شود. مراتب مردم مدینه نیز، هم در ریاست و هم در خدمت بر حسب فطرت و استعداد آنها متفاوت است: مراتب اهالی شهر در ریاست و خدمت بر اساس ویژگی‌های ذاتی و آدابی که به آن متعلق شده‌اند، تعیین می‌شود.^۱ (همان: ۲۱۷)

همان‌گونه که پیشتر متذکر شدیم، در کتاب «السیاسة المدنیة»، شرور و خیرات به دو گروه ارادی و غیرارادی تقسیم می‌شود و برای وصول به سعادت لازم است که همه مظاهر بدی و شر، اعم از ارادی و غیر ارادی ازاله شده و به جای آن، خیرات برقرار شود؛ رییس مدینه نیز موظف به جلب خیرات (چه ارادی و چه طبیعی) و از بین بردن شرور (چه ارادی و چه طبیعی) است.

اندیشه‌های اهل مدینه فاضله

کتاب سیاسی مهم دیگر فارابی، «آراء اهل مدینه الفاضله»^۲ است. بخش اعظم این کتاب، اختصاص به مباحث هستی‌شناختی دارد. مباحث مدنی این کتاب همانند «السیاسة المدنیة»، با تبیین ویژگی‌های اجتماعی نوع بشر آغاز می‌شود. در طرح پیشنهادی فارابی، مدینه فاضله

۱. و مراتب اهل المدینه فی الرئاسة و الخدمة تتفاضل بحسب فطرة اهلها و بحسب الاداب التي تأدبوا بها...

۲. این گزارش بر اساس متن مترجم با این مشخصات انجام شده است: *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ابونصر فارابی، مقدمه، ترجمه و تحشیه از سید جعفر سجادی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.

به تن و اندام انسانی تشبیه شده است که تمامی اجزای آن در تعاون و هماهنگی با یکدیگر به دنبال تحصیل خیر و سعادت هستند و همان گونه که در اندام آدمی از حیث رتبه و کارکرد، سلسله مراتبی وجود دارد و نوع و وظیفه هر عضوی با عضو دیگر متفاوت است، در مدینه نیز سلسله مراتبی دقیق حاکم است. هدف و غرض غایی از این تفاوت‌ها و کارکردها، پیروی از رییس اول مدینه و برآورده ساختن منویات اوست. رییس اول در این کتاب، شخصی است دارای دوازده خصلت ذاتی که عبارتند از سلامت جسمانی، خوش فهمی، فطانت، قوت بیان، علم دوستی، قوت حافظه، پارسایی، صداقت، کرامت، زهد، عدالت و شجاعت.

چهار نوع مدینه جاهله، فاسقه، مبتذله و ضاله نیز در این کتاب در تقابل با مدینه فاضله معرفی شده است. از نظر فارابی، مردم مدینه‌های غیرفاضله، از راه تغلب بر یکدیگر ریاست و حکومت پیدا می‌کنند و در چنین جوامعی، تغلب عین عدالت به شمار می‌آید.

فصول منتزعه

«فصول منتزعه»، یکی دیگر از آثار سیاسی فارابی است. این کتاب در منابع مختلف با عناوین متفاوتی از جمله «فی الاجتماعات المدنیة» (نک: فارابی، فصول منتزعه: مقدمه) معرفی شده است، اما در صحت انتساب مطالب آن به فارابی تردیدی نیست. این کتاب بر خلاف دیگر آثار سیاسی ابونصر، با مباحث هستی‌شناختی آغاز نمی‌شود و تنها در فصول پایانی آن سخن از عقل نظری به میان می‌آید.

فارابی در «فصول منتزعه» بدون مقدمه به سراغ مباحث مدنی می‌رود. در ابتدای امر، کتاب خود را این چنین معرفی می‌کند:

دربرگیرنده اصول بسیاری از سخنان قدماست که انتظار می‌رود به وسیله آن، جوامع انسانی مدیریت و آباد شوند و نوع زندگیشان اصلاح شود تا به سوی سعادت رهنمون شوند.^۱ (همان)

۱. تشتمل علی اصول کثیرة من اقوال القداماء فیما ینبغی ان تدبّر به المدن و تعمر به و تصلح به سیرة اهلها و یسدّوا به نحو السعادة.

نکاتی در باب فلسفه سیاسی فارابی

به نظر می‌رسد فارابی شبیه‌ترین فیلسوف ایرانی - اسلامی به بزرگان یونانی، یعنی افلاطون و ارسطو است؛ زیرا همان‌گونه که این دو اندیشمند سترگ تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی زمان و مکان زندگی خویش، به نظریه‌پردازی و تأسیس فلسفه پرداخته و به همین دلیل نیز از تمامی زوایای فلسفه ایشان بوی سیاست می‌آید، فارابی نیز در پاسخ به نیاز زمان و متأثر از بحران حکومت و خلافت در عالم اسلامی به دنبال طراحی نظامی سیاسی بوده است. بنابراین، عمده همت معلم ثانی در مباحث وجودشناسی، مصروف و معطوف به سیاست و فلسفه سیاسی بوده است.

سؤال اساسی این است که دواعی ابونصر برای پرداختن به فلسفه سیاست چه بوده است؟ آیا وی تنها به تقلید از افلاطون و ارسطو وارد این حوزه شده و به شرح و ترجمه آثار ایشان پرداخته است یا انگیزه‌های معرفتی و غیر معرفتی اصیلی نیز در کار بوده است؟

با توجه به اوضاع و احوال زمانه حیات فارابی و همچنین تمایلات شیعی^۱ وی و چالش‌هایی که جامعه نوپای اسلامی را در آن دوره درگیر کرده بود، می‌توان نقطه عزیمت فارابی را در اندیشه سیاسی وی این‌گونه ترسیم کرد که مهم‌ترین مسئله فارابی، بحران خلافت اسلامی بوده است و با توجه به شکست اقدامات قهرآلود و انقلابی مخالفان خلافت که به چشم دیده و یا به گوش شنیده بود، در پی برون‌رفتی اساسی، اصولی و دیرپا از این بحران بود.

از آنجا که معلم ثانی نه یک انقلابی، بلکه اندیشمندی اصیل بود، ارائه طریق او نیز می‌بایست متفکرانه بوده باشد. وی بر آن شد تا برای حل این مشکل و عبور از این مرحله صعب و دشوار در تاریخ سیاسی اسلام، نظریه‌ای ساخته و پرداخته کند که معقول و قابل دفاع باشد. طبعاً این نظریه که برای اصلاح جامعه‌ای اسلامی تدوین می‌شد، می‌بایست مبتنی بر منابع اصیل اسلامی باشد. اما از آنجایی که فارابی در نصوص دینی، مواد خامی منسجم و

۱. در باب شیعه بودن فارابی، هم دلایل نقلی و هم استدلال‌ات عقلی طرح شده است. ذکر دلایل نقلی تشیع او در این مقام میسر نیست.

قابل اتکا در حوزه سیاست، برای تدوین نظریه خود نمی‌یافت و مطالعات فلسفی او نیز دنیایی از نظریه‌پردازی‌های سیاسی یونانی و اسکندرانی را پیش چشمش نهاده بود که سخت به کار او می‌آمد، در نتیجه، برای این که بتواند از آن منابع غیر اسلامی در جهت طراحی فلسفه سیاسی برای جامعه اسلامی استفاده کند، قدم اول را محکم برداشته، به جمع عقل و دین پرداخت. معلم ثانی، کوشش‌های فکری فراوانی برای سازگار کردن تفوریک حکمت و دیانت از خود به خرج داد و از این جهت نیز واقعاً مؤسس و بنیانگذار این نوع تلقی از رابطه فلسفه و دین است. وی در پاسخ به اشکال مقدر آنانی که امتزاج اندیشه یونانی و تفکر اسلامی را التقاطی غیرقابل توجیه می‌دانستند، به این‌همانی حکمت و دین پای فشرد. وی در این راه تا آنجا پیش رفت که فلسفه را نه به‌عنوان ابزاری برای توجیه دین، بلکه به مثابه باطن دیانت معرفی کرد. این قرائت فارابی از نسبت میان فلسفه و دین، نه تنها به تحکیم پایه‌های نظریه سیاسی او انجامید، بلکه راه را بر اندیشمندان بسیاری در حیطه سیاست و اخلاق، هموار کرد. جمع هستی‌شناختی و روش‌شناسانه فلسفه و دین، در فلسفه سیاسی فارابی تجلی مصداقی پیدا کرد. به تعبیر دیگر، نتیجه آن نگاه به نسبت حکومت و دیانت، این شد که انشقاق رییس حکومتی و رییس دینی در نظریه سیاسی فارابی از میان رفت که این مسئله لب‌اللباب نظریه ولایت فقیه است. وی بر این باور بود که تفاوتی بین نبی و فیلسوف که در نظام سیاسی او سمت ریاست را بر عهده دارد، وجود ندارد. معلم ثانی آنگاه که از ریاست اولی در مدینه سخن می‌گوید، چنین تصریح می‌کند:

چنین انسانی از آن جهت که فیوضات را از طریق عقل فعال به واسطه عقل مستفاد و عقل منفعل دریافت می‌کند، حکیم، فیلسوف و خردمند متعقل کامل نامیده می‌شود و از آن جهت که فیوضات عقل فعال به قوه متخیله او افاضه می‌شود، دارای مقام نبوت و انذار است.^۱ (فارابی، آرای اهل مدینه فاضله: ۱۲۵)

۱. ... و كان هذا الانسان هو الذي يوحى اليه فيكون الله عزوجل يوحى اليه بتوسط عقل الفعال فيكون ما يفيض من الله تبارك و تعالی الى العقل الفعال يفيضه العقل الفعال الى عقله المنفعل بتوسط العقل المستفاد ثم قوته المتخیله فيكون بما يفيض الى عقله المنفعل حكيماً و فيلسوفاً و متعقلاً على التمام و بما يفيض منه الى قوته المتخیله نبياً منذراً.

بنابراین، فیلسوف و نبی به این اعتبار یکی هستند که هر دو از راه تلقی عقل فعال و روح القدس، دین و عقل را دریافت می کنند؛ یکی از راه افاضه به قوه ناطقه و دیگری از راه قوه متخیله. طبیعی است که در این صورت، تفاوتی بین احکام عقل و شریعت وجود نخواهد داشت. سخن فیلسوف، کلام نبی و سخن نبی، کلام فیلسوف خواهد بود.

اما همان گونه که گفتیم، همه اینها در نظام فکری فارابی، تمهیدی برای پی افکندن طرحی جامع در راستای نفی خلافت و اثبات تفکر سیاسی شیعه است. بدین معنی که معلم ثانی، پس از ذکر شرایط و اوصاف رهبر جامعه یا رییس اول که از او با عناوین مختلفی در آثار متنوع خود همچون «ملک مطلق» و «واضع النوامیس» یاد می کند، با رویکردی واقع بینانه، تکلیف دین و جامعه را در صورت فقدان چنین فردی تعیین می کند. وی پیشنهاد «جانشین مماثل» را طرح و ضمن اطلاق صریح لفظ «امام» بر این شخص، تمامی شرایط، اوصاف، مشروعیت و حاکمیت رییس اول را که همان پیامبر اکرم است، به وی منتقل می کند. به اعتقاد وی، رییس اول و امام مماثل، هر دو ذاتاً رهبر هستند. عین عبارت او چنین است:

پس پادشاه یا امام از راه ذات یا مهارتشان، شاه و امام هستند.^۱ (فارابی، تحصیل السعاده، ۹۷)

پر واضح است که این بیان بیش از آن که عقیده‌ای فلسفی باشد، اعتقادی شیعی است و جالب تر این که به دنبال این جمله متذکر می شود:

امام، امام است، چه مقبول و مطاع از طرف جامعه باشد یا نباشد.^۲ (همان)

از نظر فارابی، نظام شیعه مدار حکومت به همین جا ختم نمی شود. وی برای مواقع غیبت امام نیز طرح و برنامه‌ای دارد و برای رهبری دینی و سیاسی جامعه در صورت فقدان رییس اول و امام مماثل، «رییس سنت» را پیشنهاد می کند. (فارابی، السیاسة المدنیة: ۲۰۴) وظیفه

۱. فالملک اولامام هو بمهیته و بصناعته ملک و امام... .

۲. سواء وجد من یقبل منه اولم یجد، اطیع اولم یطع.

رییس سنت، تثبیت و تحکیم شریعت و سنت و سیره گذشته و ریاست بر اساس آموزه‌های رییس اول و امام مائل است.

فارابی در کتاب مهم اما نه چندان مشهور «الملة»، تکلیف «رییس سنت» را در موارد مستحدثه‌ای که شریعت گذشته حکمی بر آن نداشته است، استنباط احکام دانسته و از همین جا نتیجه می‌گیرد که امام غیرمائل یا رییس سنت، باید فقیه باشد. (فارابی، الملة: ۵۰) معلم ثانی، هم در کتاب مذکور و هم در دیگر اثر ارزشمندش، یعنی «احصاء العلوم»، علم فقه را بدین‌گونه تعریف می‌کند:

صناعت فقه، دانشی است که انسان به وسیله آن می‌تواند حدود هر چیزی را که واضح شریعت تصریح نکرده است، با مقایسه با آن چیزهایی که حدود و میزان آنها آشکارا در شریعت بیان شده، تشخیص دهد و برای به‌دست آوردن احکام صحیح بر طبق مقصود واضح شریعت و بر اساس آن شریعتی که واضح شریعت برای پیروان همان شریعت آورده است، اجتهاد کند. (فارابی، احصاء العلوم: ۱۱۳)

بنابراین، از نظر فارابی، رییس سنت باید به شریعتی که پیشینیان وضع کرده‌اند، آشنا باشد تا هم ضامن بقای دین باشد و هم از طریق قدرت سیاسی، اجرای آن را بر عهده گیرد. بی‌شک، مراد و منظور فارابی از «فقه»، معنای مصطلح امروزی آن که به استنباط احکام خمسۀ تکلیفیه از نصوص دینی اشاره دارد، نیست؛ بلکه از لفظ «فقه»، معنایی وسیع‌تر اراده می‌کند که نسبتش با معنای متأخر کلمه، عموم و خصوص مطلق است. این توسع معنایی، در فرهنگ اسلامی سابقه داشته است؛ همچنان که متکلمان، علم کلام را «فقه اکبر» می‌نامیده‌اند (تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۱: ۱۶۴) و اصولاً هر نوع تدقیق و دانش‌اندوزی در حوزه دین، تفقه محسوب می‌شده است. معنایی که فارابی از فقیه مدنظر دارد، در تعارض با معنای مراد فقهای مدافع نظریه ولایت فقیه نیست؛ چراکه آنان نیز در رسالات خود، عالم‌بودن به فقه مصطلح را به تفصیلی که خواهد آمد، فقط، شرط لازم ولایت می‌دانند نه

شرط کافی. به دیگر سخن، از دید تئوری پردازان ولایت فقیه، شخص برای احراز این جایگاه، علاوه بر فقه در معنای مضیق آن، باید ویژگی‌های دیگری نیز داشته باشد که دقیقاً مترادف است با آنچه فارابی از لفظ فقیه اراده می‌کند.

ابونصر در نظریه سیاسی خود، وضعی را پیش‌بینی کرده است که حتی اگر فقیهی با شرایط مذکور که ریاست سنت را متکفل شود، یافت نشود، امور دین و دنیای مؤمنان، معطل نماند. وی با تفاوت‌های اندکی در رساله‌های سیاسی خود که پیشتر معرفی کرده‌ایم، نوعی ریاست جمعی را پیشنهاد می‌کند. بدین معنی که اگر همه صفات یا شرایط لازم در شخص واحدی جمع نشد، می‌توان دو یا چند نفر را که در مجموع آن شرایط را داشته باشند، مأمور تدبیر امور حکومتی و دینی جامعه قرار داد. این گروه، تمامی اختیارات ریاست اولی را دارا خواهد بود. ریاست ایشان نیز، ریاست افاضل نامیده می‌شود.^۱ (فارابی، فصول منتزعه: ۵۵)

نتیجه

با توجه به مباحث مطرح شده، می‌توان به چند نکته در نظام سیاسی پیشنهادی فارابی و نسبت آن با تئوری «ولایت فقیه» پی برد:

اول، معلم ثانی را نه فقط به عنوان مؤسس فلسفه اسلامی، بلکه به مثابه نخستین تئوریسین مذهب تشیع باید به‌شمار آورد. وی با صراحت هر چه تمام‌تر اعلام می‌کند:

روشن شد که معنای فیلسوف و رئیس اول و پادشاه و واضع النوامیس و امام، یکی است و هرکدام از این الفاظ را اراده کنی، یک مفهوم از آن مستفاد می‌شود.^۲ (فارابی، تحصیل السعادة: ۴۳ و ۴۴)

۱. فتکون هذه الجماعة باجمعها تقوم مقام الملك و یسمون الروساء الاخیار و ذوی الفضل و رئاستهم تسمى رئاسه الافاضل.

۲. فتبین ان معنی الفیلسوف و الریس الاول و الملك و واضع النوامیس و الامام معنی کله واحد و ای لفظه ما اخذت من هذه الالفاظ ثم اخذت ما یدل علیه.

این جمله به معنی تئوریزه و فلسفی کردن امامت شیعه و اعطای مبنایی عقلی به باورهای بخش قابل توجهی از جماعت مسلمانان و اجتماع نوین اسلامی است. آنجا که ابونصر می‌گوید:

پادشاه، پادشاه است به توسط فن مملکت‌داری و توانایی برای اداره جامعه و قدرت اعمال تدبیر و حکومت. هر زمان که پادشاه جامعه‌ای شود، چه به آن ویژگی مشهور شود و چه نشود؛ امکاناتی بیابد یا نه؛ جماعتی قبولش داشته باشند یا نه؛ از او اطاعت بشود یا نه، او پادشاه است به دلیل احاطه بر فن مملکت‌داری، هر چند بر قومی تسلط نیابد و یا مورد احترام نباشد و چه ثروتمند باشد و چه فقیر.^۱ (فارابی، فصول منتزعه: ۳۶ و ۳۷)

این تفکر، تیر خلاصی است بر بیکر اندیشه سلطنت در قالب خلافت اسلامی و دریغا که چنین تفکری، حداقل تا قرن‌ها، فرصت ظهور و بروز عملی نیافت.

دوم، معلم ثانی، خواص جامعه را به شش قسمت تقسیم می‌کند: فیلسوفان، جدلیان، واضعان نوامیس، سوفسطاییان، متکلمان و فقیهان. (نک: فارابی، الحروف: ۱۳۲ و ۱۳۴) آنگاه، نقش رهبری را در جامعه به فیلسوفان و فقها می‌دهد؛ فلاسفه در مقام رئیس اول و فقیهان در جایگاه رؤسای تابعه، (رؤسای سنت و رؤسای افاضل) این نظریه فارابی، به روشنی نشانگر توجه او به نقش و کارکرد فقیه در جامعه و جایگاه متعالی او است. فارابی حتی پا را از این فراتر نهاده، فقیهان را تنها عامل پویایی و بالندگی دین در جامعه معرفی می‌کند، برخلاف متکلمان که منفعل عمل می‌کنند و همواره مدافع وضع موجودند. (فارابی، المله: ۵۰ و ۵۱)

سوم، گرچه بر اساس تئوری فارابی، حکومت مطلوب، حکومت نخبگان است، اما او به‌جد بر این باور است که صرف شایستگی و برجستگی شخص نخبه نمی‌تواند سبب استقرار شهر

۱. الملك هو ملك بالمهنة الملكية و بصناعته تدبير المدن و بالقدرة على استعمال الصناعة الملكية ای وقت صادف رئاسة على مدينة، سواء اشتهر بصناعته او لم يشتهر بها، وجد آلات يستعملها اولم يجد، وجد قوماً يقبلون منه او لا، اطيع او لم يطع..... كذلك الملك هو ملك بالمهنة و القدرة على استعمال الصناعة، تسلط على قوم او لم يتسلط، اكرم او لم يكرم، موسراً كان او فقيراً.

مدینه) شود، بلکه خواست، اراده و دلبستگی مردم، شرط لازم برای پدیدآمدن مدینه فاضله است. (فارابی، السیاسة المدنیة: ۲۶۸) بنابراین می‌شود چنین ادعا کرد که از نظر فارابی، حکمت تعلیمی، هیچ‌گاه در مدینه شکل نمی‌گیرد و آن را به سرمنزل مقصود نمی‌رساند و در نتیجه، تئوری ولایت فقیه انتصابی به‌نظر فارابی ممکن نیست، بلکه انتخاب، ملاک تحقق ولایت فقیه قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم این نظریه فارابی را با اصطلاحات جدید در حوزه فلسفه سیاسی بیان کنیم، باید بگوییم که «مقبولیت» در کنار «مشروعیت»، شرط لازم برای حاکمیت فقیه و دین‌شناس است. به دیگر سخن، نظریه حکومتی فارابی، در مجموع با نظریه ولایت فقیه انتخابی تلائم بیشتری دارد.

چهارم، فارابی با طرح نظریه سلسله‌مراتبی حاکمان جامعه دینی، درصدد بوده است که سامانه‌ای سیاسی ارائه کند که تنها در محدوده کتاب و دفتر و نظریه‌پردازی و ایده‌آل‌های ناکجاآبادی (همانند نظریه افلاطون) نماند و شکلی کاملاً اجرایی و قابل تحقق عملی داشته باشد. فارابی برای فرار از آرمان‌گرایی فیلسوفانه که مهم‌ترین مانع تحقق و به فعلیت درآمدن نظریات فلسفی است، به مدینه جماعیه متمسک می‌شود.

این انعطاف در نظر، در نهایت منجر به توفیق در عمل شده، قاعدتاً پاسخی است به آنان که نظریه سیاسی فارابی را اتویایی و غیرقابل وقوع می‌دانند. طرح مدینه فاضله حداکثری با ریاست رییس اول و مماثل نیز به این سبب می‌تواند باشد که در مراتب بعدی، رؤسای مدینه، الگو و معیاری برای حکومت داشته باشند و شیوه و سنت رییس اول را در نظر بگیرند؛ یعنی آن حکومت آرمانی، مبنا و معیاری برای دیگر مراتب ریاست فراهم می‌کند. لذا نظریه ولایت فقیه نیز بنا بر آنچه فارابی در آثارش آورده، صرف نظر از آزمون عملی - تاریخی آن، می‌تواند به‌عنوان یکی از سیستم‌های ممکن حکومتی برخاسته از نصوص دین اسلام، هم‌مینایی عقلانی- فلسفی داشته باشد و هم بر خلاف تصور اولیه، تفکری صرفاً ذهنی نبوده، کاملاً عملی و قابل اجراست.

منابع

۱. آذری قمی، احمد، پرسش و پاسخ‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی، قم، دارالعلم، ۱۳۷۲.
۲. انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، فصل بیع، قم، مکتب علامه، ۱۳۶۸.
۳. بندرریگی، محمد (مؤلف و مترجم)، المنجد، تهران، انتشارات ایران، ۱۳۷۴.
۴. تفتازانی، مسعودین عمر، شرح المقاصد، قم، انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۷۰.
۵. حسینی عاملی، جوادبن محمد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، به اهتمام سید محسن جبل عاملی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵.
۶. شیخ طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۹ق.
۷. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ضروره وجود الحکومه او ولایة الفقهاء فی عصر الغیبه، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵ق.
۸. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، ولایت فقیه، حکومت صالحان، تهران، امید فردا، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۹. طباطبایی، جواد، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر، ۱۳۷۶.
۱۰. العاتق، ابراهیم، الانسان فی فلسفه الفارابی، بیروت، دار النبوغ، ۱۹۹۸.
۱۱. الفاخوری، حنا، خلیل الجبر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۱۲. فارابی، ابونصر، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
۱۳. _____، آراء اهل المدینة الفاضلة، به تصحیح البیر نصری نادر، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۱م.
۱۴. _____، الحروف، تحقیق محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۰م.
۱۵. _____، السياسة المدنیة، ترجمه حسن ملکشاهی، تهران، سروش، ۱۳۷۶.

۱۶. _____، *الملئ*، به تصحیح محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۶۷ م.
۱۷. _____، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، مقدمه، ترجمه و تحشیه از سیدجعفر سجادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.
۱۸. _____، *تحصیل السعاده*، به تصحیح جعفر آل یاسین، بیروت، دارالاندلس، ۱۴۰۳ ق.
۱۹. _____، *سیاست مدینه*، مقدمه و ترجمه از سیدجعفر سجادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
۲۰. _____، *فصول منتزعه*، ترجمه و شرح ملکشاهی، تهران، سروش، ۱۳۸۲.
۲۱. فیرحی، داود، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم ×، ۱۳۸۸.
۲۲. فیض کاشانی، ملامحسن، *مفاتیح الشرایع*، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲.
۲۳. کدیور، محسن، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳.
۲۴. کلینی، ثقة‌الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب اسحاق، *اصول کافی*، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، بی تا.
۲۵. لکزایی، شریف، *بررسی تطبیقی نظریه‌های ولایت فقیه*، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۶. لمبتون، ان. کی. اس، *دولت و حکومت در اسلام*، ترجمه و تحقیق محمد مهدی فقیهی، تهران، انتشارات شفیعی، ۱۳۸۵.
۲۷. ماوردی، ابن الحسن علی بن محمد بن حبيب البصری، *الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۲۸. محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن، *روضه الانوار عباسی: مبانی اندیشه سیاسی و آئین مملکتداری*، به کوشش نجف لکزایی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.

۲۹. محقق کرکی، *رسائل المحقق الکرکی*، تحقیق شیخ محمد الحسون، ج ۱، قم، منشورات مکتبه آیة الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ ق.
۳۰. مدرسی طباطبایی، سیدحسین، *مکتب در فرایند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدپناه، تهران، کویر، ۱۳۸۶.
۳۱. مصباح یزدی، *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، تهران، امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین‌المللی، ۱۳۸۷.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر، *انوار الفقاهه*، قم، انتشارات مدرسه امیرالمؤمنین، ۱۴۱۱ ق.
۳۳. منتظری نجف‌آبادی، حسینعلی، *دراسات فی ولایت الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه*، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۹ ق.
۳۴. _____، *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷.
۳۵. موسوی خمینی، سید روح‌الله (امام)، *الرسائل*، ج ۱، کتاب الاستصحاب، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۸.
۳۶. _____، *ولایت فقیه*، بی‌جا، بی‌تا.
۳۷. نجفی، شیخ محمدحسن، *جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶.
۳۸. نراقی، ملااحمد، *حدود ولایت حاکم اسلامی*، ترجمه مبحث ولایت الفقیه کتاب عوائدالایام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی